



نبرد ایدئولوژیک محمد علی افکاری

چکیده

نبرد ایدئولوژیک موضوعی است که کمتر کسی به آن پرداخته و اینقدر کم که میتوان گفت: قلیل در حکم عدم است. نبرد ایدئولوژیک مسئله ای است بسیار مهم، مسئله ای که به منزله نقشه راه است برای انسان های مکتب حق. مکتبی که میتواند انسان را تا سرحد بالاترین موجودات عالم تکامل بدهد و این مکتب است که این توانایی را دارد. در عالم هستی دو مکتب اصلی وجود دارد که تمام مکاتب زیر مجموعه آن دو هستند. ایدئولوژی اسلامی به عنوان مکتب حق و به عنوان تنها ایدئولوژی ناجی بشریت مقابل یک دنیای مادی گرا ایستاده و در حال مبارزه است، اما چه مبارزه ای؟ مبارزه ای ایدئولوژیک، مبارزه ای که جبهه باطل توان مقابله با آن را ندارد. در این مقاله سعی شده است که به مسائلی همچون جهانیابی، ایدئولوژی، ایدئولوژی اسلامی، مکاتب حق و باطل و نظریه نبرد ایدئولوژیک اشاره بشود تا بتوان راحت تر به مطلوب این مقاله دست پیدا کرد.

کلیدواژه ها: جهانیابی، ایدئولوژی، ایدئولوژی اسلامی، نبرد ایدئولوژیک، حق و باطل



مقدمه

در تبیین اهمیت این نظریه همین بس که در سیره ائمه اطهار میبینیم که به کرات به این نوع نبرد پرداخته اند چرا که اسلام این پتانسیل را دارد که اینگونه نبرد کند ، به نوعی میتوان گفت ترجیح به این نبرد در میان ایدئولوژیست های اسلام بیشتر از نبرد نظامی و ... است . یعنی نبرد ایدئولوژیک اولین گزینه برای تقابل با دشمن و جبهه باطل است . نبرد ایدئولوژیک مسئله ای است که در زندگانی ائمه تبدیل به یک سیره دائمی شده است که ما میتوانیم از این سیره بهترین استفاده را در این نبرد همه جانبه دشمن ببریم . سیره ائمه بهترین راهبرد ها را برای ما به همراه خواهد داشت .

نبرد ایدئولوژیک موضوعی است که پرداختن به آن سبب میشود که ما درک بهتری از وقایع گذشته و موجود و حتی آینده جهان داشته باشیم و میتوانیم با دید بهتری به این وقایع نگاه کنیم . نبردی که اگر دقیق به آن توجه کنیم متوجه میشویم که هر گونه جنگ اقتصادی و نظامی و فرهنگی و نرم و سخت و سایبری و ترور های شخصیت ها و ترور های کور و هدفمند و تحریم های اقتصادی و ... همه زیر مجموعه ی آن قرار میگیرند . این نبرد اینقدر اهمیت دارد که دشمن سعی دارد که ضعف خودش در این نبرد را پشت قدرت های پوشالی نظامی خودش پنهان کند .

مهم ترین سوال این مقاله این است این است که: نبرد ایدئولوژیک چیست ؟ و همچنین به ۱۳ سوال فرعی دیگر هم پاسخ داده شده و سعی شده به صورت کامل در مورد هر سوال پاسخ مناسبی ارائه شود .



جهانبینی

جهانبینی، نوع نگرش انسان به عالم هستی را مشخص میکند، نگرشی که اگر صحیح باشد میتواند ما را به عقیده ای استوار برساند که آن عقیده استوار ما را به عملی رهنمون میکند که میتوانیم با آن دنیایی بس آباد و آخرتی آبادتر داشته باشیم .

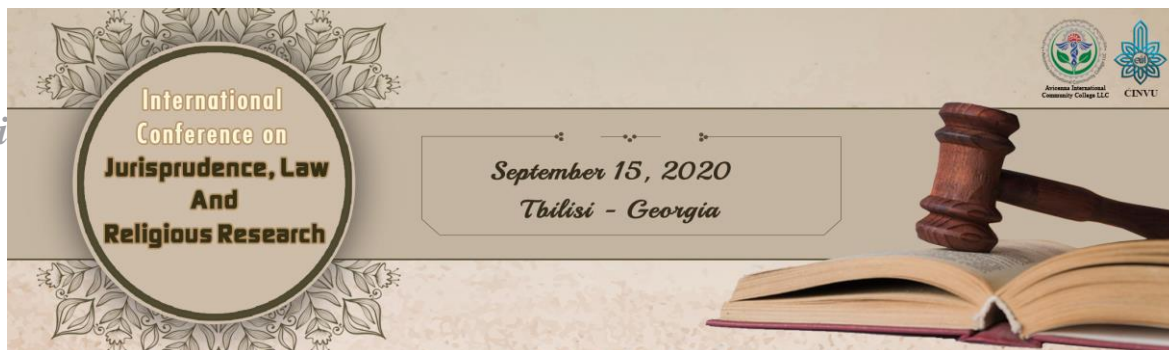
شهید مطهری میفرماید: یک مسلک و یک فلسفه زندگی خواه ناخواه بر نوعی اعتقاد و بینش و ارزیابی درباره هستی و بر یک نوع تفسیر و تحلیل از جهان مبتنی است. نوع برداشت و طرز تفکری که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می دارد، زیرساز و تکیه گاه فکری آن مکتب به شمار می رود. این زیرساز و تکیه گاه اصطلاحاً «جهانبینی» نامیده می شود. همه دینها و آیینها و همه مکتبها و فلسفه های اجتماعی متکی بر نوعی جهانبینی بوده است. هدفهایی که یک مکتب عرضه می دارد و به تعقیب آنها دعوت می کند و راه و روشهایی که تعیین می کند و باید و نبایدهایی که انشاء می کند و مسئولیتهایی که به وجود می آورد، همه به منزله نتایج لازم و ضروری جهانبینی ای است که عرضه داشته است. (مطهری، ۱۳۸۴)

سید قطب در مورد جهانبینی میفرماید: انعکاس جهان، در احساس و بینش ما، جهانبینی ما را میسازد. جهانبینی بشر در دوران طفولیت – که سرآغاز او با جهان و محیط اطراف اوست – آغاز میشود و هر روزی چیزی با آرایش به آن افزوده میشود یا به پیرایش از آن کاسته میشود و در هیچ حال، تا آخر عمر و نفس واپسین انسان، از او جدا نمی ماند و الهامبخش رفتارهای فردی و اجتماعی و افکار و اندیشه ها و ایده ها و آرزوهای او میشود. اگر انسان و خدا را در مجموعه ی جهان مندرج بدانیم، یک جهانبینی کامل و همه گیر، عبارت است از شناختی از: خود، طبیعت، خدا. و جهانبینی یعنی شناخت آنچه که هست. (سید قطب، ۱۳۶۹)

پایه و اساس اعتقادات یک انسان که بر اساس آن وارد عمل میشود را جهانبینی شکل میدهد، که هر دین، مکتب یا هر فلسفه اجتماعی ای به گفته شهید متکی بر این جهانبینی هستند. هر نوع قانون یا قاعده ای که وضع میکند بر اساس آن جهانبینی وضع شده اند.

جهانبینی اسلامی

جهانبینی یا جهان شناسی، به عبارت دیگر تعبیر و تفسیر انسان از جهان، به طور کلی سه گونه است، یعنی از سه منبع ممکن است الهام شود: علم، فلسفه، دین. پس جهانبینی سه گونه است: علمی، فلسفی، مذهبی (مطهری، ۱۳۸۴)؛ به عقیده شهید مطهری جهانبینی اسلامی تلفیقی از نوع دوم و سوم است چراکه جهانبینی علمی و فلسفی به خودی خود کارایی لازم را برای کمال انسان با توجه به ذخایر عظیم انسانی در درون انسان را ندارد؛ جهانبینی اسلامی یک جهانبینی



فلسفی - مذهبی است نه یک جهانی صرفاً فلسفی یا صرفاً علمی یا صرفاً مذهبی بلکه در جهانی اسلامی جهانشناسی مذهبی در متن مذهب رنگ فلسفی، یعنی رنگ استدلالی به خود گرفته است.

جهانی ها را اگر بخواهیم ارزیابی بکنیم که آیا این جهانی پشتوانه خوبی برای ما است یا خیر میتوانیم با این ها ارزیابی بکنیم که جهانی اولاً به مسائل اساسی جهان شناسی پاسخ دهد؛ ثانياً یک شناسایی پایدار و قابل اعتماد و جاودانه بدهد نه یک شناسایی موقت و زود گذر؛ ثالثاً آنچه ارائه میدهد ارزش نظری و واقعیت نمایانه داشته باشد نه صرفاً عملی و فنی. (مطهری، ۱۳۸۴) جهانی پایه و اساس ایدئولوژی ها هستند که بر اساس آنها ایدئولوژی شکل میگیرد.

معیار خوب یا بد بودن یک جهانی

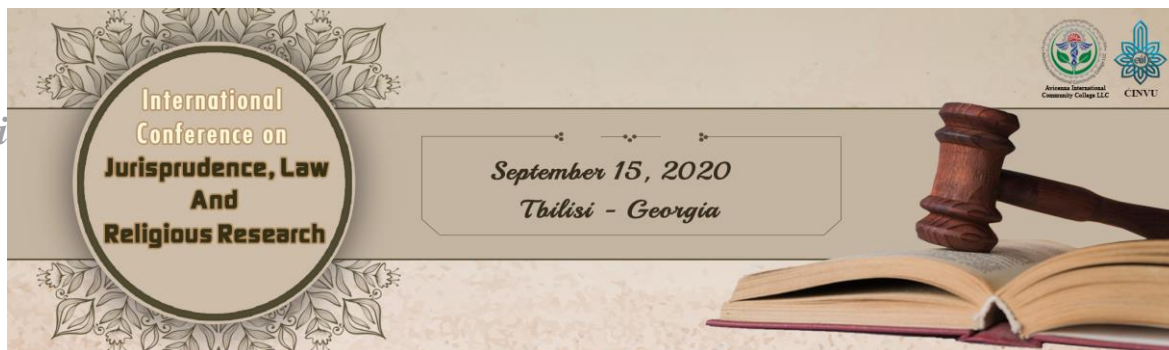
اگر بخواهیم برای خوب بودن یک جهانی معیاری قرار بدهیم آن معیارها عبارتند از:

- ۱) قابل اثبات و استدلال باشد و به عبارت دیگر از ناحیه عقل و منطق حمایت شود.
- ۲) به حیات و زندگی معنا بدهد؛ اندیشه لغو و بیهوده بودن زندگی را و اینکه همه راهها به پوچی و هیچی منتهی میشود، از ذهنها خارج سازد.
- ۳) آزمون ساز و شوق انگیز و آرزوخیز باشد.
- ۴) قدرت تقدس بخشیدن به هدفهای انسانی و اجتماعی داشته باشد.
- ۵) تعهد آور و مسئولیت ساز باشد. (مطهری، ۱۳۸۴)

این اصول ۵ گانه به نوعی به عنوان قاعده کلی هستند و قالب را شکل میدهند که اگر هر چیزی را در این قالب بریزیم خودش ارزیابی متناسب را انجام میدهد و به ما میگوید که آیا این جهانی صحیح است یا خیر، با همین ۵ قاعده پی میبریم به بی اساس بودن جهانی هایی که بر اساس آنها ایسم هایی شکل گرفته اند که نتیجه ای جز بن بست را به همراه ندارند. ایسم های بی پایه و اساسی که در حال نابود کردن بشریت هستند و اصلاً برای تکامل آنها کاری نمیکند و بهتر است بگوییم، نمیتوانند کاری کنند چرا که اگر آنها را اجمالاً بررسی بکنیم به بدون پشتوانه بودن آنها پی میبریم.

اصول جهانی اسلامی

جهانی اسلامی، آشنایی انسان با حقیقت جهان است و لمس پدیده های آن و خلاصه معرفی جهان است آنگونه که هست، دیده و نادیده، محسوس و نامحسوس و این دریای پهناور و ژرف را در کوزه ای باندازه ی فهم و درک بشر ریختن.



جهان چیست؟ جهان عبارت از مجموعه ای مختصاتی است در کنار هم و آن مختصات کدامند؟ همان اصول و قوانین حاکم بر طبیعت؛ و شناخت قوانین جهان همان شناخت واقعی آنست. این قوانین بر دو دسته اند: قوانین «مادر» و قوانین متفرع بر آن. مهم ترین اصل جهانی اسلامی معرفی مهم ترین حقیقت موجود در جهان است یعنی اصل «وحدت جهان» و حقیقت برتر از آن، منتهی شدن این واحد مادی-معنوی بسته، است به وجودی به نام «خدا». این «اصل مادر» را اسلام، «توحید» نامیده و آنرا به عنوان مفتاح شناخت جهان ارائه کرده است. برخی از مکاتب فلسفی هم که عنوان «مونیسیم» (توحید اروپایی) با خود داشته اند، گرچه تا اندازه ای به این حقیقت نزدیک شده اند ولی عینک علم و تجربه ی ناقص بشری همیشه سد راهشان بوده و بدور از وحی در چهارچوب خشک قوانین مئی محدودشان ساخته است. اصل دیگر، اصل «قیامت» و بازگشت (معاد) است، همان اصل حرکت در جهان و تکامل که مرگ و حیات و رستاخیز را به فهم بشر نزدیک میسزد. اصل سوم، اصل «نبوت» است که بیان کننده ی مکانیسم اجتماعات است تابعی از تغییرات صلاح و فساد جوامع و «روح بشری»... و در حقیقت انعکاسی است از «روح جهان» در برابر متغیری به نام «بشریت» یا «انسان». (سید قطب، ۱۳۶۹)

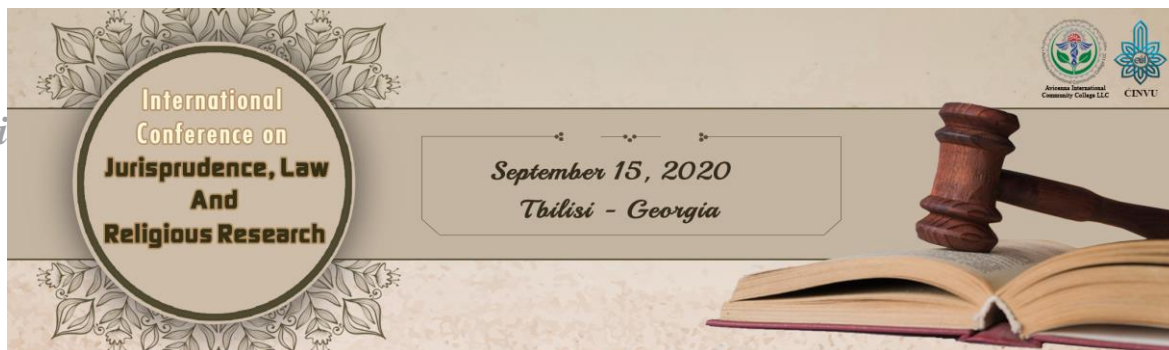
جهانبینی اسلامی، معرفتی است بفرخور استعداد بشر؛ آموختنی است و یافتنی، نه تحمیلی و پذیرفتنی. جهانبینی های دیگر یا تحمیلی هستند یا بی مسئولیت. مسلکهای سیاسی امروز در کوششند که برای تحمیل ایدئولوژی های خود، جهانبینی خود را تحمیل کنند و برای بهره برداری و برخورداریهای خود، از انسانها مردمی تسلیم کورکورانه و عناصری بی اراده و بنده و انسانی بی احساسو ماشین گونه بسازند و از آنطرف مکاتب فلسفی که فاقد مسئولیت رفرینند، بر سر آند که نظری بر نظرها و رساله یی بر رساله ها و کتابها بیافزایند و نامی نیک یا بد از خود باقی بگذارند و گاهی سنی غلط بر سنتها. (سید قطب، ۱۳۶۹)

جهانبینی اسلامی، نه فقط اختیاری است و آزاد و پویه یی است با پای عقل و دل و فکر، بلکه اسلام هرگز قبول زودرس و تسلیم کورکورانه را از کسی نمیدرد، زیرا که فرزند زودرس، ناپایدار است و میوه نارس نصیب چهارپایان. در اسلام تقلید و آسانپذیری در جهانبینی ممنوع است، زیرا که «تقلید» در اصول دین قلاده ی بندگی فکری را به گردن افکندن است؛ و این برای انسان والامقام در نظر اسلام، روان نیست، توهین است، ناسزاست. (سید قطب، ۱۳۶۹)

ایدئولوژی

از آنچه گفته شد به این میرسیم که جهانبینی به مصابه یک پشتوانه اساسی برای رفتار، گفتار و افکار انسان است، جهانبینی باعث شکل گیری یک ایدئولوژی در انسان میشود، که آن ایدئولوژی ما را به عملی میرساند که از جهانبینی نشات گرفته است پس به صورت کلی باید گفته شود که قبل از هر عمل دو مرحله دیگر وجود دارد که آن دو عبارت است از: جهانبینی و ایدئولوژی.

برای روشن شدن این مطلب به بررسی اجمالی ایدئولوژی میپردازیم.



ایدئولوژی یک واژه بیگانه است که ما ناچاریم برای داشتن یک زبان مشترک آنرا بکار ببریم و با کاربرد های آن آشنا شویم. ایدئولوژی «ideology» از نظر ساخت لغوی واژه ای است مرکب از دو جزء «ideo» به اضافه «logy». «ideo» یا «idea» همان ایده است که به معنی: اندیشه، تصور، خیال، عقیده، نظر، مقصود، آگاهی، اطلاع، نمونه، زمینه، مدار، موضوع، اصل و ... آمده است. ایده آل «ideal» نیز از همین ریشه است که به معنی کمال مطلوب و آرمان بکار میشود. کلمه «logy» به صورت پسوند بکار رفته و در اصل به معنی گفتار و عمل است ولی امروزه به معنای شناسایی بکار میرود و معرفت است. مانند: سوسیولوژی (جامعه شناسی) پیسکولوژی (روانشناسی) و ... بنابراین ایدئولوژی نیز از نظر ساختمان لغوی مرادف با دانش شناخت عقیده و آرمان یا به طور خلاصه: «عقیده شناسی» است. اما ایدئولوژی در معانی دیگری هم بکار میرود که دو نمونه از پرکاربرد های آن را ذکر میکنیم: الف) ایدئولوژی به معنی عام که مرادف مکتب است و مجموعه ی رهنمود های کلی مکتب را چه در بعد اندیشه و چه در بخش عمل در برمیگیرد. (که مقصود ما از ایدئولوژی همین است). ب) ایدئولوژی به معنی خاص که تنها بخشی از مکتب را که به رفتار انسان و دستورالعمل ها (بایدها و نبایدها) مربوط میشود، در برمیگیرد که در این صورت در برابر بخش دیگر یعنی جهانی (اندیشه بنیادی مکتب) بکار خواهد رفت. (رجبی، ۱۳۶۱)

ایدئولوژی مجموعه ساختار عقیدتی انسان است که مترادف مکتب به کار میرود چنانچه میگوییم که مکتب اسلام مقابل مکاتب و ایدئولوژی های دیگر هست. بنابراین: ایدئولوژی به این معنی یک تئوری کلی درباره جهان هستی همراه با یک طرح جامع، هماهنگ و منسجم است که راه انسان را در زندگی مشخص میکند و هدف آن هم سعادت و تکامل اوست.

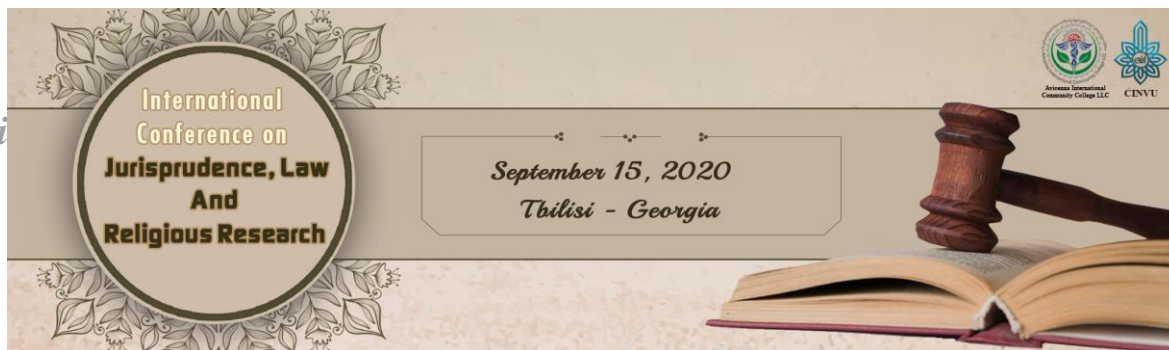
در ایدئولوژی پیش ها، گرایش ها، روش ها و کنش های انسان مشخص میشود و شکل میگیرد. همچنین در ایدئولوژی کلیه خطوط اساسی زندگی انسان، باید ها و نبایدها، خوب ها و بد ها، هدف ها، وسیله ها، نیاز ها، درد ها، درمانها و به طور کلی پاسخ تمام سوالات و نیاز های انسان باید معلوم و مشخص گردند. بدین ترتیب، ایدئولوژی هر انسان و یا هر جامعه منع الهام او در شناخت: رسالتها و تکلیفها و مسیولیت های فردی و اجتماعی است. (رجبی، ۱۳۶۱)

مبدا ایدئولوژی اسلامی

شاید سوالی به ذهن بر خود بکند که مبدا آن از کجاست؟

ایدئولوژی اسلامی از طرف خداوند متعال به سمت بشریت فرستاده شده است چرا که هیچ کس نمیتواند قوانینی وضع بکند برای دنیا که کوچک ترین هوی و هوس در آن نباشد پس خداوند برای اینکه بشریت را هدایت بکند مکتبی را میفرستد و چون خودش نمیتواند بدون واسطه با مردم تکلم بکند واسطه ای به اسم پیامبر را میفرستد که به تبیین کلام خداوند بپردازد و راه را بر مردم روشن بکند.

در قرآن کریم میخوانیم «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» (الحدید: ۲۵) به یقین فرستادیم پیامبران خود را، همراه با دلایل روشن و روشنگر. حرف انبیا، حجت های روشن است، چیزی نیست که آدم عاقل و متفکر نفهمد



میفهمند، حرف انبیا را همه میفهمند. «و آنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» و فرو فرستادیم با انبیا کتاب را. کتاب چیست؟ مکررا گفتیم، کتاب یعنی مجموعه معارف و مقرراتی که اصل دین از آنها تشکیل میشود، آموزش های دینی و معارف دینی، این کتاب است؛ خلاصه، جامعه ایدئولوژی دین. کتاب را میتوانیم با یک تعبیری، با مختصر مسامحه ای، تطبیق کنیم با آنچه امروز در عرف مکاتب جدید به آن میگویند ایدئولوژی، یعنی اصول معارف سازنده، اصول فکری که در زمینه های عملی، اثر محسوس دارد و سازنده است. (سید علی خامنه ای، ۱۳۹۵)

ایدئولوژی اسلامی تنها ایدئولوژی ای است که از طرف خداوند آمده و اینچنین ایدئولوژی ای میتواند نیازها را رفع کند، نه ایدئولوژی ای که از فکر ناقص بشر خلق شده باشد. ایدئولوژی ای غیر از اسلام نمیتواند پاسخگو به نیازهای بشریت باشد

نقش جهانی در تعیین ایدئولوژی

در عصری که ما زندگی میکنیم، عصر مکتبها و ایدئولوژی های مختلف است. هر ایدئولوژی یک ادعا دارد و آن این است که میگوید میخواهد انسان را در مسیر کمال قرار بدهد، ایدئولوژی برگرفته از یک پشتوانه ای است که این پشتوانه سبب میشود که این کلام حقیقت پیدا بکند اما این پشتوانه چیست؟

هر ایدئولوژی ای مبتنی بر یک جهانی است، یعنی نوعی نگرش کلی، ارزیابی عمومی و بالاخره تفسیر و تحلیل خاصی از جهان ارائه میدهد. هر مکتبی از دیدگاه خاصی به جهان و انسان مینگرد و هستی را به گونه ای تفسیر میکند، این نگرش کلی در حقیقت زیربنای هر ایدئولوژی یا مکتبی را تشکیل میدهد که جهانی نامیده میشود. مثلا: ماتریالیسم (مادیگرایی) یک جهانی است که بر اساس آن هستی با ماده مساوی است و ماوراء ماده هیچ حقیقتی وجود ندارد. طبق جهانی مادی، انسان نیز صرفا موجودی مادی است که با مرگ نابود میشود و به هیچ وجه آینده ای روشنی در برابر انسان نیست در برابر آن جهانی الهی قرار دارد که بر اساس آن جهان منحصر به ماده نیست بلکه جهان ماده، جهانی است وابسته و نیازمند که ماهیت «از اویی» و «به سوی اویی» دارد. (رجبی، ۱۳۶۱) امام خمینی (ره) میفرماید: منطق ما، منطق مومنین، منطق قرآن است، انا لله و انا الیه راجعون. با این منطق هیچ قدرتی نمیتواند مقابله بکند، جمعیتی که خود را از خدا میدانند و رفتن از اینجا را به سوی معبود و مطلوب خود میدانند، با این ملت نمیتواند مقابله بکنند. (امام خمینی، ۱۳۸۹)

اسلام این را به ما می آموزد، طبق جهانی الهی، عالم هستی خدایی دارد و حساب و کتاب و کتاب دقیقی بر جهان حاکم است؛ تحولات جهان صرفا تابع فعل و انفعالات بیشعور ماده نیست، سرنوشت انسان و آینده او تابع ضوابط خاصی است، انسان با مرگ نابود نمیشود و در جهان پس از مرگ پاداش و کیفر عملش را میبندد.

با یک مثال ساده میتوانیم به این برسیم که جهانی در رسیدن به ایدئولوژی بسیار اهمیت دارد.

مثلا: یک شخصی را تصور کنید که دارد عملی را انجام میدهد، این عمل او از دو حال خارج نیست، یا با پشتوانه عقلی انجام میدهد یا خیر، اگر با پشتوانه نباشد که این شخص انسان نیست، چون کسی که تعقل نمیکند را نمیتوان انسان نامید، همانطور که در تعاریف منطقی از انسان به حیوان ناطق تعبیر کردند همانطور که امام خمینی در تعریف



انسان میفرماید: الإنسان، حیوان ناطق (امام خمینی، ۱۴۱۸ ه.ق) و این نطق به معنای تفکر و تعقل کردن است نه به معنای صحبت کردن، پس یک انسان اگر بدون پشتوانه صحبتی را بکند از عقل بهره ای نبرده است کما اینکه با رجوع به روایات میتوانیم به این مطلب دست پیدا کنیم.

پس انسان عاقل با تدبیر عمل میکند و سخن میگوید. یک انسان اگر بدون پشتوانه حرفی را بزند یا کاری را بکند از خصلت عقل بی بهره است، اما کسی که کارش را با پشتوانه انجام میدهد نشان از این است که با تعقل و تفکر به یک عقیده ای رسیده است که در عمل نتیجه اش این شده است و آن عقیده است که انسان را رهنمون به عملی میکند که از آن نتیجه گرفته شده است. اما باید دید که چیزی که به آن عقیده پیدا کرده است آیا صحیح است یا خیر، چگونه پی به آن ببریم؟ با یک چیز و آن تعریفش از هستی و دنیایی که در آن زندگی میکند، بطور مثال: شخصی جهان هستی را همین دنیای کوچک اطرافش میندازد و آن را به جنگل تعریف میکند و قوانینش را به قوانین جنگل تشبیه میکند و سعی میکند در این جنگل همانند یک حیوان درنده قوی زندگی بکند تا کسی نتواند مانع استمتاع او شود، اگر هم نتواند مانند قوی ترین ها باشد سعی میکند که به قوی ها نزدیک شود و از این طریق به اهداف خودش برسد، گاهی شخصیتی مانند گرگ دارد، گاهی روباه، گاهی سگ، گاهی حیوانات دیگر و به همین ترتیب ... این شخص را ملاحظه کردید، او با تعریف خودش از دنیای پیرامونش به عقیده ای رسید و این عقیده را عملیاتی کرد، تعریفش از دنیا جنگل، عقیده اش زندگی حیوانی و عملش درندگی شد و این شد نتیجه این تعریف غلط. از این شخص دیگر نمیتوان توقع این را داشت که اخلاق مدار زندگی کند چرا که او جهانی ای دارد که اصلا اخلاقیات در آن جایی ندارد.

جهانبینی نقش اساسی ای را در تعیین ایدئولوژی دارد، جهانبینی هر چه کامل تر باشد ایدئولوژی هم کامل تر خواهد بود. اسلام تنها ایدئولوژی ای است که تعریف صحیحی از عالم هستی ارائه میدهد و توانسته طبق همان تعریف کامل و جامع قوانینی را وضع بکند که بشریت در صلح و آرامش زندگی بکنند و از رفاه کامل برخوردار باشند و هیچ چیزی مخل این امنیت نباشد.

انسان رهرو و مکتب-ایدئولوژی-راه

انسان در زندگی فردی و اجتماعی خودش لاجرم نیازمند اصول، قوانین و مقرراتی است و زندگی بدون قانون تبدیل به همان چیزی میشود که قبلا عرض شد، زندگی بدون قانون نتیجه اش جنگل میشود که هر کس هر کار خواست بکند، ولی هر انسانی با عقل خودش به این پی میبرد که انسان هم باید منافع نوعی اش حفظ شود و هم منافع شخصی اش و این حفظ منافع صورت نمیگیرد مگر با یکسری قوانینی که مناسب طبع انسانی باشد.

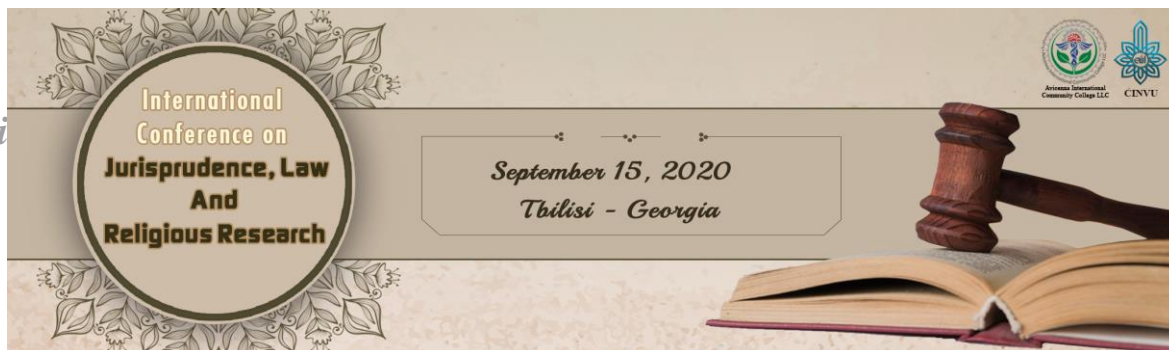
یک سوالی که اینجا مطرح میشود این است که چگونه این قوانین را پیدا بکنیم؟ جواب روشن است، عده ای از نمایندگان مردم دور هم دیگر جمع میشود و این قوانین را وضع میکنند یا یک عده ای خود مختار این کار را میکنند



و یا همه مردم این کار را میکنند و یا یک شخصی از جایی دیگر این کار را میکند و صورت هایی به این شکل . اما با یک نگاه عادی با این نوع قانون گذاری ها پی میرسیم که بشر نمیتواند برای بشر قانون وضع بکند چرا ؟ چون تاریخ جواب میدهد به این شکل : تبعیض های نژادی ، تبعیض های اقتصادی ، تبعیض های فرهنگی ، تبعیض های جنسیتی ، تبعیض های سیاسی ... یا از بحث تبعیض ها که بگذریم به بحث ناعدالتی های میرسیم که اگر به آن نپردازیم هم مشخص است ، ناعدالتی های مالیاتی و ویژه خواری ها و امثال اینها ثمرات قوانینی است که بشر برای بشر وضع کرده است و این قوانین نارسایی خودش را به همه نشان داده است. انسانی که ممکن الخطاست و احتمال خطا در او وجود دارد آیا میتواند برای دیگران تصمیم بگیرد بدون اینکه منافع شخصی خودش را در نظر بگیرد ؟ این اشکالاتی که در بالا ذکر شد همه بخاطر منفعت طلبی قانون گذار ها بوده یا اگر هم منفعت طلبی آن ها نبوده لاقلاً میگذاریم پای اینکه اندیشه ای پشت این قوانین نبوده است . آیت الله خامنه ای میفرماید : مراکز فرهنگی و سیاسی عالم رسماً اعلام کرده اند که با جوامع مبتنی بر ایدئولوژی و مکتب و تفکر پایه ای مخالفند. بدیهی است وقتی که مبنای یک تفکر و یک اندیشه ی منظم و مدون نباشد، هدفها هم به همان نسبت تابع حوادث و پیشرفتهای عالم و امیال مردم و گروهها خواهد بود. بنابراین نمی شود کسی ادعا کند که من به دنبال آرمان های والای مورد نیاز بشر هستم؛ ادعا هم نمی کنند. ما چرا؛ ما این را ادعا می کنیم. مسئولان این نظام با این امید هم وارد این میدان شده اند که بتوانند از اهداف الهی که مورد اعتقاد آنهاست، چیزی را تحقق بخشند و در زندگی پیاده کنند. (آیت الله خامنه ای ۱۳۷۹)

وقتی یک جهانی بینی صحیح نسبت به این دنیا داشته باشیم حتماً به این میرسیم که صانع خودش قوانین را میفرستد برای هدایت بشریت به بهترین راه برای زندگی بهتر ، اصول و قوانینی که از سمت صانع می آید مطمئناً با طبع بشر سازگاری دارد و صانع حکیم هم متناسب با طبیعت و مزاج فرد و اجتماع و در راه تامین احتیاجات مادی و معنوی این خلق خودش قدم برداشته است و این به این معناست که قوانینی که از سمت او می آید کاملاً با فطرتش سازگاری دارد . انسان به سمت ایدئولوژی ای سوق پیدا میکند که بتواند هم از لحاظ مادی و هم معنوی نیاز های او را برطرف بکند ، انسان ذاتاً راحت طلب است و اگر ایدئولوژی ای بتواند این را برایش فراهم سازد قطعاً به سمت آن کشیده خواهد شد ، انسان علاوه بر این که نیاز های مادی دارد نیاز های معنوی هم دارد . با اینکه بعضاً نمیفهمند ولی نیاز معنوی چندین برابر از نیاز های مادی مهم تر است . با این وجود ایدئولوژی های موجود (ایسم ها) به هیچ وجه این نیاز معنوی را برطرف نمیکند ولی ایدئولوژی اسلامی به تمام نیاز های مادی و معنوی بشریت پاسخ میدهد ، این ایدئولوژی برای تمام ابعاد زندگی انسانی برنامه و تاکتیک خاصی دارد.

انسان یک رهرو است و مکتب راهی است که انسان باید بیاماید . انسان در دو بعد مهم اندیشه و عمل پیش میرود ، یک مکتب و مذهب کامل باید هم در زمینه اندیشه و هم در زمینه عمل ، انسان را راهنمایی کند ، بنابراین ابعاد مهم یک مکتب عبارتند از بعد اندیشه و بعد عمل ؛ در بعد اندیشه یک مرحله اصلی و زیر بنایی وجود دارد که همان جهانی بینی است و در مرحله دوم براساس جهانی بینی آرمانهای انسان را مشخص میکند و آنها را با عمل انسان پیوند میدهد



که گاه نام این بخش را «ایدئولوژی» میگذارند باین معنی ایدئولوژی در حقیقت رابط بین اندیشه و عمل است. در بخش دستورالعمل های یک مکتب نیز دو بخش وجود دارد، بخش اول شامل مقررات و ضوابط همیشگی و ثابتی است که اصول خط مشی و عملکرد یک مکتب را مشخص میکند، ما این بخش را معمولاً به عنوان فروع دین میشناسیم و امروزه به عنوان «استراتژی» یک مکتب از آن نام برده میشود. بخش دوم روشهای متغیر را در برمیگیرد که تابع شرایط زمان و مکان است و در چهارچوب استراتژی تغییر میکند؛ این بخش همانست که در زبان امروز «تاکتیک» نامیده میشود. اسلام با احکام ثابت و متغیر خود به این مسأله بطور کامل توجه کرده است و یکی از اسرار جاودانگی این آیین در همین نکته نهفته است. (رجبی، ۱۳۶۱)

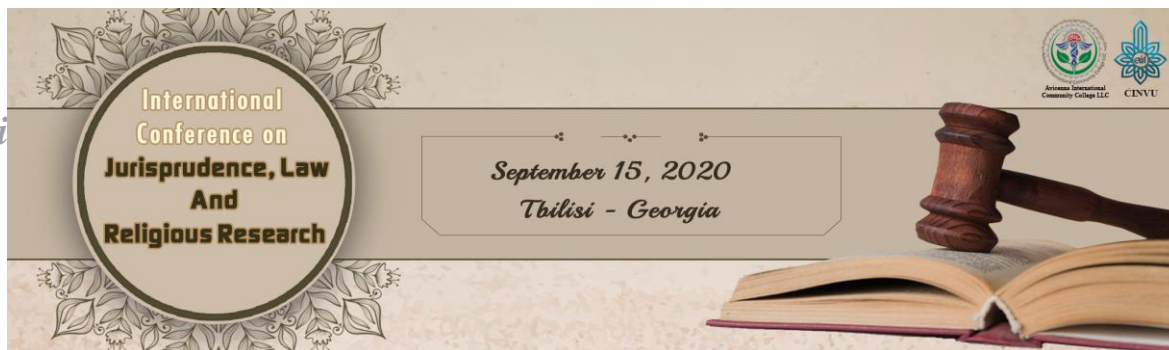
جهانبینی، ایدئولوژی، استراتژی و تاکتیک در یک کلام

جهانبینی اسلامی: آفریدگاری متعال فوق این آفریده ها وجود دارد ایدئولوژی اسلامی: دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او استراتژی اسلامی برای هدف فوق: *وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ*... (یعنی خود را در مقابل دشمن خدا مجهز کنید، به طوری که فکر حمله و تجاوز را از ذهن آنها بیرون کند) تاکتیک اسلامی: جمیع احکامی که ولی مومنین در زمانهایی محدود و شرایطی ویژه، جعل میکنند در بخش تاکتیک قرار میگیرد، برای مثال میتوان تحریم تنباکو را از جانب آیت الله میرزای شیرازی ذکر کرد.

نقش ایدئولوژی در بوجود آمدن انقلاب

با بررسی اجمالی معیارهای صحیح یک جهانبینی میتوانیم به این نتیجه برسیم که وقتی یک ایدئولوژی عقلا و با استدلال برای انسان ثابت شود و به یک زندگی بی روح و بی معنی روح و معنی دهد و برای یک انسان آرمان هایی را بسازد و به هدف های انسانی و اجتماعی تقدس ببخشد و تعهد آور باشد میتواند اساس و پایه ی هر چیزی را شکل بدهد حال میخواهد آنچیز انقلاب باشد و یا غیر آن.

یک حرکت گسترده و وسیع اجتماعی وقتی میتواند در یک جامعه دگرگونی عمیق (انقلاب) ایجاد بکند که از پیش، شرایط آن در جامعه آماده باشد. بوجود آمدن، رشد، بالندگی و بالاخره به ثمر رسیدن یک انقلاب اجتماعی در گرو فراهم شدن اوضاع و شرایط خاصی است که به دو دسته تقسیم میشوند: ۱- شرایط عینی و مادی ۲- شرایط ذهنی و فکری مثلاً در همین جامعه خودمان: ظلمها، خیانتها، زورگویی ها، فشارها، ششکنجه ها، نابرابریها، تبعیضها، حق کشی ها، اعدامها، استعمار، استثمار و چه بسا استعمار، همه و همه عواملی بودند که در طول سالهای متمادی شرایط عینی و اجتماعی انقلاب را پدید می آوردند. همین عوامل سبب شدند، مردم هر چه بیشتر به ماهیت رژیم حاکم پی ببرند و برای برانداختن آن متحد شوند. تشدید همین فشارها بود که سبب شد مردم به هیجان آیند و جان بر کف مبارزه کنند، ولی آیا برای آنکه یک انقلاب جهت دار، عمیق و ثمر بخش بوجود آید، رشد کند و به ثمر برسد همین عوامل کافی است؟ مسلماً نه (رجبی، ۱۳۶۱) چون انسانها به خودی خود و بدون علت زیر یک پرچم واحد



جمع نمیشود، یا به جرئت میتوان گفت که هیچ انسانی در طول تاریخ با انسان دیگری متحد نشده مگر اینکه هدفی واحد را برای خودشان ترسیم کردند. اعتقاد جمعی به یک هدف واحد ثمره اش جمع شدن عده ای دور یک پرچم خواهد بود. انقلاب های سراسر دنیا در طول تاریخ به این شکل بودند، یعنی مردمی علاوه بر اینکه ظلم دیدند و ناعادلتی دیدند و ... بر سر یک هدف واحد متحد شدند و آن هدف ریشه کن کردن ظلم است، یک اعتقادی پشت این اتحاد است و آن اعتقاد این است که ظلم منفور است و ظلم نباید در جامعه وجود داشته باشد و همین اعتقاد سبب میشود که یک هدف واحد شکل بگیرد.

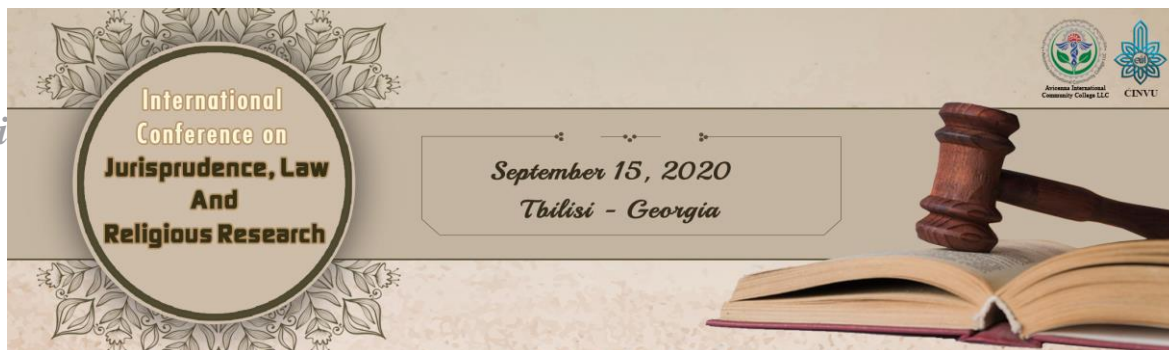
همیشه در هر حرکت اجتماعی باید یک مکتب پیشرو، یک ایدئولوژی مترقی و انقلابی، یک اندیشه قوی و محکم وجود داشته باشد تا شرایط فکری، ذهنی و معنوی بوجود آمدن انقلاب را تکمیل کند و مردم به پیروی از آن مکتب زیر یک پرچم در آیند و نیروهای خود را صمیمانه و صادقانه در راه پیشبرد آرمان واحدی که به آن پیوسته اند بکار برند. (رجبی، ۱۳۶۱)

نظریه نبرد ایدئولوژیک

در عالم هستی دو مکتب کلی وجود دارد که تمامی مکاتب و ایدئولوژی ها (علمی، فلسفی، مذهبی) در طول زمان زیرمجموعه ی آن دو قرار میگیرند. که آن دو عبارتست از: مکتب حق و مکتب باطل، یا به تعبیر قرآن کریم حزب الله و حزب الشیطان که در قرآن به آن دو به صراحت اشاره شده است:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (المائدة: ۵۶)
 «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (المجادلة: ۱۹)

مکتب حق و مکتب باطل یا به تعبیر قرآن حزب الله و حزب شیطان دو مکتبی هستند که مدیریت تمام مکاتب را به دست گرفته اند و به نوعی از ابتدای خلقت این مکاتب کار خودشان را شروع کردند با این تفاوت که مکتب حق برای گسترش تفکر خودش تلاش میکرد و مکتب باطل برای بقای خویش مبارزه میکرد. با نگاهی ساده به این نتیجه میرسیم که مکتب حق در راستای هدایت بشریت قدم بر میدارد و به نوعی برای گسترش تفکر خودش سعی و تلاش ویژه ای میکند و باطل هم برای بقاء خودش دست و پا میزند. قرآن در این مورد خیلی زیبا میفرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقُدْرِهِ فَاتَّخَمَلَ النَّارَ أَرِيًّا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (الرعد: ۱۷) خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره ها،) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می آید- خداوند، حق و باطل را چنین مثل می زند!- اما کفها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می ماند؛ خداوند اینچنین مثال می زند!



به گفته خداوند متعال حق ثابت است و برای عموم مردم منفعت های فراوانی دارد و باطل را تشبیه به کف روی آب کرده است ، کف روی آب باقی نیست بلکه فانی هست و زود از بین می رود و این که میگوییم کف روی آب از بین می رود دلیل بر این نیست که حق کاری میکند که باطل از بین برود بلکه باطل خود به خود از بین می رود ، پس باید کاری بکند که دیرتر نابود شود . باطل میجنگد که فانی شدنش را پنهان کند ، باطل میجنگد تا نابودی خودش را به تعویق بیندازد در حالی که نمیداند «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (یونس: ۵۵)

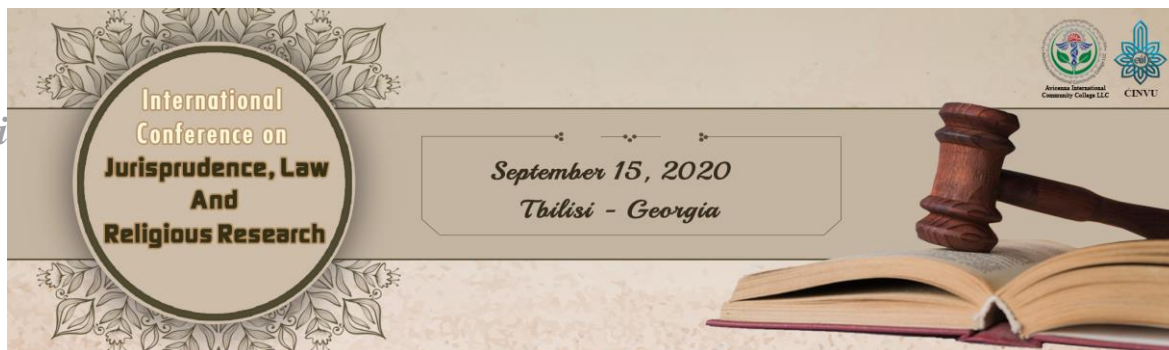
اگر بخواهیم به صورت ساده و روان این را اثبات کنیم به این شکل میتوان بیان کرد : باطل میخواهد باقی بماند و حق میخواهد گسترش بیابد گسترش حق به منزله نابودی باطل هست ، یعنی به هر میزان که حق گسترش بیابد به همان میزان باطل رو به فنا می رود. پس عقلانی خواهد بود که باطل بخواهد جلوی گسترش حق را بگیرد و عقلانی خواهد بود که باطل بخواهد به هر نحو که شده سنگی جلوی راه حق بیندازد و او را از ادامه مسیر منحرف کند . باطل با زرق و برق های بسیار توانسته است که خودش را هزاران سال سرپا نگه دارد و حق را توانسته است به عقب براند ولی این وعده الهی است که حق پیروز نهایی باشد هر چند میبینیم که شکست هایی هم در پرونده خودش دارد .

در آیه ای دیگر خداوند متعال میفرماید :

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُدْعِي الْأَبْطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (سبأ : ۴۹) بگو: «حق آمد! و باطل (کاری از آن ساخته نیست و) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن!» حق می آید و باطل هم کاری نمیتواند بکند مگر اینکه جلوی آن را بگیرد تا گسترش نیابد و این امری غیر ممکن است چون حق همانطور که گفته شد سازگار با طبع بشر هست و این خود این را به ما می رساند که حتما حق گسترش پیدا میکند و کسی نمیتواند جلو دار آن شود .

در آیه ای دیگر خداوند فرموده است : وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْأَبْطِلُ إِنَّ الْأَبْطِلَ كَانَ زَهُوقًا (الاسراء : ۸۱) در این آیه به وضوح این را درک میکنیم که خداوند فرموده است حق می آید و باطل هم می رود نه اینکه باطل بوسیله حق از بین برود بلکه خودش از بین می رود ، علت این را در آیه ای دیگر میابیم که خداوند متعال میفرماید : بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْأَبْطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ أَلْوِيلٌ مِمَّا تَصِفُونَ (الأنبياء : ۱۸) خداوند در انتهای این آیه میفرماید وای بر شما و توصیفی که از خدا و هدف آفرینش میکنید ، این اشاره به این دارد که باطل چون جهانی صحتی ندارد و توصیف اشتباهی از آفرینش دارد در حقیقت در مراحل ابعاد انسانی لنگ میزند یعنی در ایدئولوژی و استراتژی و تاکتیک ها ، خب مسلمان فقط زمانی یک ایدئولوژی میتواند پایدار بماند که توصیف صحیحی از آفرینش ارائه بدهد در غیر اینصورت محکوم به فنا و نابودی است و این را بوضوح در تاریخ مشاهده میکنیم .

امام خمینی (ره) در نامه خودشان به گورباچف به چه چیزی اشاره کردند ؟ امام در آن نامه تاریخی فرمودند: جناب آقای گورباچف، باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل



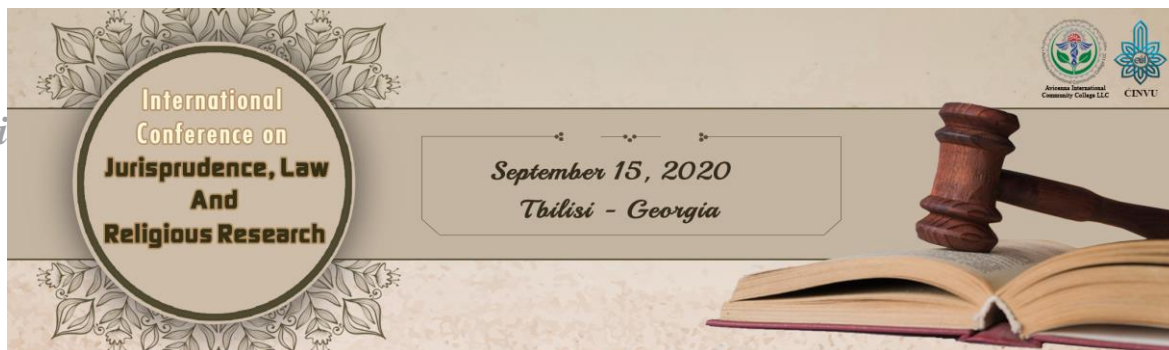
شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است. (امام خمینی، ۱۳۸۹) در این قسمت از نامه اشاره به این شده که اشکال اصلی شما در این است که نوع نگرش شما به عالم هستی اشتباه است و اگر این درست شود خیلی از مسائل یا به تعبیری تمام مشکلات شما حل خواهد شد.

در مکاتب مادی اگر دقیق نگاه بکنیم میبینیم پشتوانه ای ندارد و همین عدم پشتوانه سبب میشود که در طرح دادن برای مدیریت جامعه اشتباه عمل کنند و همین عمل اشتباه سبب میشود که آن ها به بن بست برسند، این را در ادامه نامه امام به گورباچف میبینیم که میفرماید: شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل، البته به شکل دیگر، و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است. (امام خمینی، ۱۳۸۹) امام اشاره به سیاست به بن بست رسیده غرب میکنند و در ادامه میفرمایند شما نمیتوانید با این عمل وضع مملکت خودتان را بهبود ببخشید پس در بهبود وضعیت مملکت خود از آن روش رو برگردانید که آن تفکر شما را هم به بن بست میرساند.

میبینیم که باطل در زمان های مختلف به شکل های متفاوت ظاهر میشود و خودنمایی میکند تا بلکه بتواند بقاء خودش را برای مدتی کوتاه تضمین بکند.

جدال حق و باطل جدالی منطقی است، البته جدال حق با باطل شکلش متفاوت است با جدال باطل با حق. با یک دقت نظر به این میرسیم که اگر در حقیقت، مکتب حق تایید قدرت بزرگ تری را نداشته باشد حتما محکوم به فنا و نابودی است چرا که باطل تمامی ذخایر زر، زور و تزویر را در دست دارد و هیچ کس نمیتواند مقابل آن ایستادگی بکند و فقط یک چیز میتواند این کار را بکند و آن ایدئولوژی ای با پشتوانه ای بسیار قوی هست که آن پشتوانه چنان قدرتی به شخص میدهد که حتی برای آرمانهایش از جان میگذرد و نمونه ی آن را به وضوح در ایران و انقلاب ایران دیده ایم.

از ابتدای خلقت حضرت انسان حزب الله و حزب الشیطان شکل گرفت و هر کدام به جذب نیرو پرداختند و این داستان ادامه داشت و یک به یک پیامبران و اولیاء الهی کشته میشدند. به این علت که هر پیامبری می آمد بشارت پیامبر خاتم را میداد و این نشان از این است که باطل به پایان عمر خودش نزدیک میشود و دشمن باید جلوی این کار را بگیرد. اینکه دشمن از مکتب حق میترسد یک حقیقت است چون این وعده خداوند است که حق بر جهان حکم فرما خواهد



شود و این یک لازمه دارد و آن این است که باطلی نباشد. پس باطل تصمیم به این گرفت که با تمام قوا جلوی حق را بگیرد.

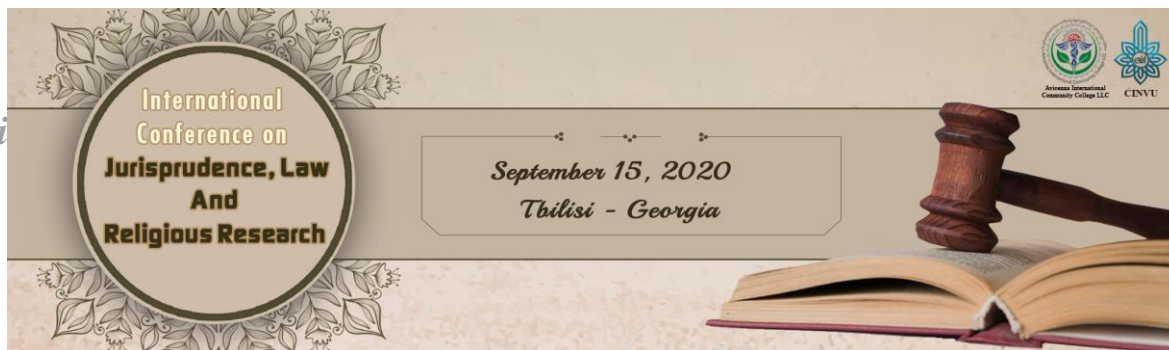
قبل از متولد شدن پیامبر آنها تصمیم به قتل اجداد پیامبر گرفتند و یک به یک اجداد ایشان را در سفرها ترور میکردند و بعد از تولد ایشان هم بارها سوء قصد به جان ایشان کردند و در اواخر عمر ایشان هم زهر خود را ریختند و این داستان تا قیام قیامت ادامه دارد و این یک چیز را برای حزب الله روشن میکند که دشمن توان برخورد ایدئولوژیک را با حق ندارد و وقتی نتواند با حق مقابله ایدئولوژیک بکند دستور کارش را عوض میکند و اقدام عملیاتی میکند که یا ترورهای مشخص و کور است یا جنگهای نظامی و اقتصادی و ... است را در دستور کار قرار میدهد.

اسلام مکتبی است که قبل از پدیدار شدنش دشمن در فکر نابود کردنش بود! چون اسلام حضورش یعنی جنگ ایدئولوژیک، همان جنگی که جبهه باطل به هیچ وجه توان مبارزه در آن را ندارد. بعد از گسترش اسلام دشمن سعی کرد به صورت های ایدئولوژیک با اسلام برخورد کند ولی اثری نندید. نمونه ی آن را در مناظرات ائمه بیشتر درک میکنیم یا بهتر است بگوییم مبارزات ائمه که در آن مناظرات جبهه باطل سعی میکرد که با خونسردی تمام با تفکر و عقیده مقابل اسلام بایستد.

سید جواد مصطفوی میفرماید: مأمون عباسی خلیفه کشور پهناور اسلام بهر منظوری که بود بزرگترین دانشمندان زمان خود را از نقاط دور و نزدیک کشور، جمع میکرد و ارکان و رجال دولت را طلب مینمود و مجالسی تاریخی و شاهانه ترتیب میداد و برای مناظره و مباحثه با این نوایغ بشر، امام هشتم شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و ارواحنا فداه- را دعوت میکرد، شاید مأمون گمان میکرد، امام رضا علیه السلام در این مجالس حاضر نخواهد شد و اگر حاضر شود سکوت خواهد کرد و اگر سخن گوید از عهده جواب همه برنیايد، ولی خدا خواست که آن مجالس تاریخی با شکوه برگزار شود، بزرگ دانشمندان یهود و نصاری و مجوس هر چه در مدت عمر فرا گرفته بودند از حضرتش سؤال میکردند و پاسخ میشنیدند ولی همگی در برابر سؤالات کوتاه آن حضرت عاجز میشدند همه آن سؤالات و جوابها بتفصیل نوشته شده و برای قضاوت امروز ما باقی مانده است. (مصطفوی، ۱۳۶۹)

این مناظرات فقط به این جهت بوده که امام که ایدئولوژیست اسلام بوده است در آن مناظرات شکست بخورد و همین شکست سبب بشود که ایدئولوژی اسلامی تضعیف شود ولی دریغ از کمی تفکر که خدایی هست.

دیدیم که این نبرد، نبردی با پیشینه ای طولانی به اندازه قدمت حضور انسان بر روی زمین را دارد. نبرد حق و باطل نبردی همیشگی و ناگزیری است و اگر نخواهیم هم باید آن را قبول بکنیم. اما دو نکته باقی میماند که باید به آن پردازیم:



۱- چه کسانی محتوای ایدئولوژی اسلامی را ایجاد میکنند ، یا به تعبیر دیگر اینکه ایدئولوژیست های ایدئولوژی اسلامی چه کسانی هستند ؟

۲- راهبرد های ایدئولوژیست های اسلام برای مقابله با باطل چیست ؟

ایدئولوژیست های ایدئولوژی اسلامی

همانطوری که هر شیء در دنیا صانع و خالقی دارد ، هر تفکری هم متفکری دارد . در مسائلی همچون مکتب و ایدئولوژی هم به همین شکل است ، یعنی مکاتب هم پدید آورنده ای دارند ، مثلا مکاتب موجود را یک بررسی بکنیم متوجه میشویم که مثلا : مارکسیسم را ... بوجود آورده است

پس همانطوری که هر چیزی پدید آورنده ای دارد مکتب هم پدید آورنده ای دارد . خالق هر چیز هم مالک آن است و هم مدیر آن . برای مثال : شخصی ماشینی را ساخته است پس مدیر و هدایت کننده آنهم میشود . مکاتب را هم کسانی بوجود آوردند که رهبر آن مکاتب خودشان خواهند بود . مکاتب مادی همگی ساخته ذهن انسان هاست و به تبع مدیر آن ها هم انسان ها خواهند بود . اما مکتب اسلام چون صانع و پدید آورنده این مکتب خداوند است آن را به خدا نسبت میدهیم و چون ما مستقیم نمیتوانیم به او در ارتباط باشیم پس باید حتما کسی باشد که این مکتب را برای ما روشن و تبیین بکند . پس در حقیقت ما فقط واسطه را میبینیم نه پدید آورنده را .

نبرد ایدئولوژیک دقیقا همانند یک جنگ واقعی است ، جنگ واقعی نیازمند یک فرمانده برای مدیریت و فرماندهی جنگ و نیروها و ... است . دقیقا همین فرمانده را در نبرد ایدئولوژیک نیازمندیم . ایدئولوژی اسلامی یک تفاوتی با دیگر مکاتب دارد و آن این است که فرماندهان و ایدئولوژیست های این جنگ از طرف صانع انتخاب میشوند و همین امر سبب میشود که هیچ مکتبی توانایی مقابله با مکتب اسلام را نداشته باشد .

پیامبر گرامی اسلام و ۱۲ امام بعد از ایشان همان فرماندهان این نبرد هستند که میتوانند جامعه را به بهترین شکل ممکن هدایت به سمت سعادت اخروی و رفاه دنیوی کنند . اما هر کدام از این امام ها در برهه زمانی خودشان چندین راهبرد اصولی به بشریت ارائه کردند برای اینکه ما بتوانیم از آن ها در این نبرد در دوران غیبت استفاده کنیم .

هر ایدئولوژی ای یک هدف کلی دارد ، ایدئولوژی اسلامی هم یک هدف دارد که برای رسیدن به آن در حال تلاش کردن است ، هدف آن که باعث این میشود که همه مردم جهان در صلح و آرامش به زندگی خودشان ادامه دهند یک چیز است ، تمدن نوین اسلامی . ائمه هم برای رسیدن به این هدف به طرح راهبرد هایی پرداختند که میتوان از آن ها در این مسیر ناهموار استفاده کرد و این مسیر را هموار کرد .

آیت الله العظمی خامنه ای زندگی ائمه را به یک انسان ۲۵۰ ساله تشبیه کردن ، به این علت که همه یک هدف را داشتند و هر امامی در زمان خودش برای همان هدف کار میکرد . حضرت آیت الله خامنه ای میفرماید : اول با این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت بار یک امتحان و ابتلای دشوار پیدا شد . اگرچه قبل از آن به ائمه به صورت مبارزان بزرگی که در راه اعلاهی کلمه توحید و استفرار حکومت الهی فداکاری میکردند توجه داشتم ، اما نکته ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد ، این بود که زندگی این بزرگواران علی رغم تفاوت ظاهری - که بعضی ، حتی



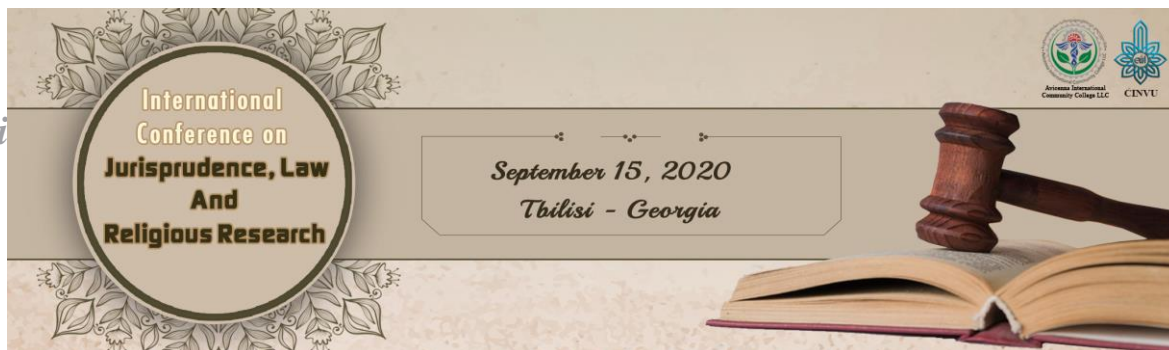
میان برخی از بخش‌های این زندگی احساس تناقض کردند- در مجموع یک حرکت مستمر و طولانی است، از سال دهم، یازدهم هجرت شروع میشود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا میکند و به سال ۲۶۰- که سال شروع غیبت صغری است- در زندگی ائمه خاتمه پیدا میکند. (آیت الله خامنه ای، ۱۳۹۱)

همین نظریه ما را به اینکه زندگی ائمه یک نبرد ایدئولوژیک است نزدیک تر میکند چرا که آن‌ها برای یک هدف بزرگ که آن هم هدایت بشریت است تلاش میکردند و با هرگونه شبهه‌ای برخورد قاطع میکردند، گاهی صوفی‌گری، گاهی غالی‌ها، گاهی فتنه‌ها و... برخورد جالب ائمه در مقابل این وقایع یک چیز را برای ما روشن تر از قبل میکند و آن نبرد همه جانبه ائمه در این نبرد سخت؛ نبردی که ابزار متفاوتی را دشمن در آن استفاده میکند، گاهی داستان تحریم‌های اقتصادی است و گاهی محدودیت‌های سیاسی است و گاهی جنگ‌های نظامی است و گاهی تهاجم‌های فرهنگی و... اینها همه ابزار دشمن در این راستا هستند. جنگ تمام عیاری که هر مکتبی بود سر خم میکرد ولی اسلام به گونه‌ای قد علم کرده است که انگار تا به حال هیچ ضربه‌ای از باطل نخورده است و یا بعد از هر ضربه خودش را به سرعت ترمیم میکند و چه بسا بعد از هر ضربه‌ای که خورده جان تازه‌ای در رگ‌های مکتب حقه اسلام جاری شده است.

نمونه‌ی بارز آن امام حسین علیه السلام که بعد از شهادتشان انگار اسلام دوباره بوجود آمده است! و این را به وضوح میبینیم که هر انقلابی که در سراسر دنیا با محور شیعه رخ میدهد یک رکن اصلی آن خون خواهی از امام حسین علیه السلام است، این یعنی چه؟ این یعنی آرمان دادن به بشریت برای ادامه مسیر. این کاری است که جهانی اسلامی برای یک شخص میکند.

دفاع ایدئولوژیک لازمه دفاع همه جانبه

جامعه‌ای که قدرت ندارد ایدئولوژیک قدرت خودش را به رخ جهان بکشد قطعاً در هیچ جهتی توانایی مقابله با نظام‌های دیگر را ندارد. نظام مارکسیستی شوروی که کشوری پهناور را با سنجاق دور هم جمع کرده بود با یک جنگ سرد ساده متلاشی شد. چرا؟ چون شوروی بر پایه‌ی یک جهانی سست بنا شده بود و این یک قاعده کلی است که اگر هر جامعه‌ای بر پایه‌ی یک جهانی سست بنا شود قطعاً فنا پذیر خواهد بود، چرا که جهانی‌ای که پشتوانه آن جامعه قرار گرفته متکی به یکسری امور فناپذیر است. اما اینکه میبینیم اسلام از ابتدای شکل‌گیری اش همچنان در حال ادامه مسیر است و در قرن اخیر قدرت پیدا کرده است فقط یک علت میتواند داشته باشد و آن پشتوانه‌ای قوی است. اگر میبینیم اقتدار اسلام در عصر حاضر بیشتر از همه زمان‌ها بوده است به این علت است که البته خداوند هم به آن تصریح کرده است که میفرماید: **قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (سبأ: ۴۹)** این قاعده خداوند است. حق یک روزی حکم فرما بر جهان خواهد بود و عصر حاضر همانی است که خداوند وعده اش را داده است. ایدئولوژی‌ای که بر مبنای صحیحی واقع نشود نمیتواند در مسائلی مهم مانند اقتصاد و سیاست و... برنامه و تاکتیک ارائه بدهد. اسلام است که انحصاراً میتواند حیات انسان را به سرانجام نیکی برساند و اسلام است که میتواند به تنهایی بقائش را در



زمین حفظ کند و اسلام است که می‌تواند در همه ابعاد زندگی بشری از خودش دفاع کند چرا که او پشتوانه ای مستحکم را به همراه خودش دارد .

سرانجام نبرد

بعد از انقلاب سال ۵۷ ایران معادلات جهان عوض شد و نظریه فرانسیس فوکویاما پوچ از کار در آمد چرا که انقلاب ایران به همگان اعلام کرد که می‌توان کشور را با نظامی جدید هم اداره کرد ، میتوان با متد مذهبی یک کشور را اداره کرد و میتوان با یک روش اسلامی یک دنیا را تغییر داد ، دنیایی که محو در تباهی و ضلالت شده .

فرانسیس فوکویاما یکی از نظریه پردازان مشهور آمریکایی که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پیروزی نهایی لیبرال دموکراسی و پایان تاریخ را اعلام کرد، در اکتبر ۲۰۱۸ در مصاحبه ای با بی بی سی از افول لیبرال دموکراسی خبر داد .

لیبرالیسم را به عنوان نمونه آورده شد تا با بررسی کردن آن در دیگر مکاتب هم این قاعده را پیاده کنیم . به طور کلی مکتبی که قرار است صرفاً با قدرت نظامی خودش را اثبات بکند، یعنی اول خطر نابودی . مکتبی که نمیتواند به صورت ایدئولوژیک از خودش دفاع بکند قاعدتاً در هیچ زمینه دیگری هم نمیتواند از خودش دفاع بکند ، نه در صحنه های سیاسی ، نه اقتصادی ، نه فرهنگی و نه هیچ جای دیگر .

نکته کلی که باید به آن اشاره کرد این است که مکتب اومانیستی سرانجامش بن بست بشریت است ، علل متفاوتی در این باره وجود دارد که به بخشی از آن اشاره میکنیم :

لیبرالیسم همچون دیگر مکاتب بشری، زائیده عقل خود بنیاد و محصول فاصله گرفتن از فطرت و ماهیت خداجوی انسان است. لیبرالیسم که متعاقب افول سایر «ایسم های بشری»، همچون فاشیسم، نازیسم، کمونیسم، سوسیالیسم، مارکسیسم و... سر از گریبان برآورده است به دلیل ماهیتی سودجویانه و منفعت طلبانه که تمامی ارزش های اخلاقی را به مسلخ کشیده، در سراسی سقوط قرار گرفته به گونه ای که این روزها، جدی ترین نقدها درباره لیبرالیسم از درون جوامعی سر بر می آورد که سال هاست تحت سیطره آن به سر می برده اند؛ فردگرایی، اباحی گری، سرمایه سالاری، نسبی گرایی اخلاقی و معرفتی، بحران از خودبیگانگی، انحطاط در روابط خانوادگی، فاصله های جدید طبقاتی، تنها بخشی از ارمغان این مکتب بشری است که پایه های آن را سخت سست بنیاد نهاده است. از مهمترین مصادیق موجود افول این مکتب اومانیستی، بروز بحران های بزرگ اقتصادی موسوم به وال استریت در آمریکا و سایر کشورهای اروپایی است که ماه هاست مدیریت این دولت ها را دچار اختلال نموده است؛ این اعتراضات به طور جدی مشروعیت و کارآمدی نظامات اقتصادی لیبرال را مورد حمله قرار داده است . (دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله خامنه ای ، ۱۳۹۱)

به طور کلی اگر مکتبی جواب گوی نیاز های مردم نباشد لا جرم به کناره کشیده میشود و به آن بی توجهی میشود چون نیازهای انسان را پاسخگو نیست و چه بسا نیاز های اولیه ی انسان را پاسخگو نیست .



سرانجام این نبرد سخت با پیروزی حق همراه خواهد بود چراکه اسلام با خودش برنامه ای مدون و ممکن و قابل اجرا را دارد که هیچ مکتب دیگری ندارد و این نشات گرفته از جهانیابی آن است . اسلام قطعا پیروز نهایی این نبرد خواهد بود .



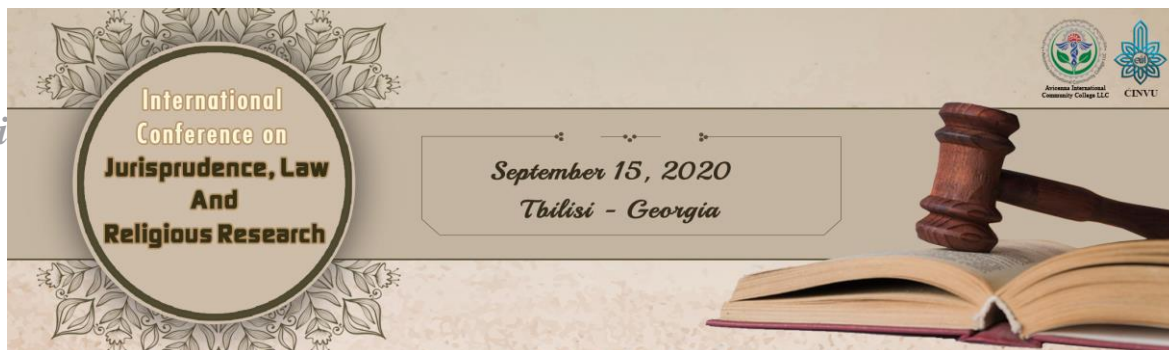
نتیجه :

عمل انسان اساره وجودی او را نشان می‌دهد، از کوزه همان برون تراود که در اوست. اعتقاد انسان سبب می‌شود که او برود به سمت ظلم و ستم کردن یا ضرر رساندن به دیگران و یا به تباهی کشاندن خویشتن و پوچی انگاری زندگی این دنیا و نفرت و هر پستی و زشتی دیگری که به ذهن می‌آید و همین اعتقاد می‌تواند او را به سمت خیر و نیکی و معروف و هدایت و تکامل و ... ببرد، یعنی این اعتقاد آنچنان قدرتی دارد که یک انسان را در عین حالی که می‌تواند به بالاترین مرتبه‌ها برساند می‌تواند به پست‌ترین‌ها تنزل بدهد، یک انسان می‌تواند از ملائکه هم بالاتر برود و می‌تواند از حیوان هم پست‌تر بشود و این فقط بخاطر عقیده‌ی اوست.

یک انسان قبل از عمل کردن مراحل را طی می‌کند، اولاً تعریف عالم هستی و ثانیاً قانون‌گذاری طبق تعریفش از این عالم. هر چه تعریف صحیح‌تر باشد او را به قانون‌های واقعی‌تر می‌رساند و همین سبب می‌شود که رنگ انسانیت در زندگی بیشتر شود و اگر تعریف غلط باشد او را به سمت تباهی میکشاند. دو نوع تعریف از عالم هستی وجود دارد: یکی صحیح و دیگری غلط است و همین دو سبب می‌شود که دو مکتب کلی بوجود بیاید به اسم حق و باطل یعنی هر عقیده‌ای که پشتوانه‌اش یک تعریف صحیح از عالم هستی باشد حق خواهد بود و هر عقیده‌ای که پشتوانه‌اش یک تعریف غلط باشد از عالم هستی باطل خواهد بود.

ایدئولوژی‌ای می‌تواند انسان را به تکامل برساند که جهانی‌بینی صحیحی او را هدایت بکند. نبرد حق و باطل از ابتدای خلقت وجود داشت و این نبرد در چند قرن اخیر بسیار واضح‌تر بوده است و می‌توانیم این نبرد را در تاریخ به وضوح ببینیم. نبرد حق باطل نه به این جهت که حق شروع‌کننده نبرد باشد بلکه از این جهت که باطل طبق وعده الهی نابود خواهد شد و این یک نتیجه را به همراه خودش خواهد داشت و آن اینکه باطل تلاش بکند که بقایش را بیشتر بکند و در این مسیر از هیچ ابزاری دریغ نمی‌کند و از هر چیزی استفاده می‌کند تا بلکه چند صباحی بیشتر بماند.

نبرد حق با باطل یک نبرد ایدئولوژیک است چون حق یک جهانی‌بینی بدون بن بست دارد ولی باطل از هر دری وارد می‌شود به بن بست اساسی تری برخورد می‌کند و همین کار را برای ادامه مسیر باطل دشوارتر می‌کند. نبرد این دو مکتب کاملاً با هم متفاوت است، یعنی مکاتب عقلاً باید به صورت عقیدتی و ایدئولوژیک با هم دیگر برخورد بکنند ولی از آنجایی که باطل حرفی برای گفتن ندارد از راه‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ... وارد عمل می‌شود و در طول تاریخ دیدیم که باطل شاید یک برتری نسبی پیدا کرده است ولی این دوام نداشته و نخواهد داشت و پیروزی نهایی در این نبرد با اسلام است.



منابع :

قرآن کریم

خمینی ، روح الله ، صحیفه امام ، چاپ پنجم ، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) ، ۱۳۸۹.ش
 سید قطب ، ویژگی های ایدئولوژی اسلامی ، ترجمه سید محمد خامنه ای ، چاپ اول ، کیهان ، ۱۳۶۹.ش
 رجبی ، محمود ، اصول ایدئولوژی اسلامی ، چاپ اول ، موسسه در راه حق ، ۱۳۶۱.ش
 مطهری ، مرتضی ، مجموعه آثار شهید مطهری ، چاپ هفتم ، صدرا ، ۱۳۸۴.ش
 خمینی ، روح الله ، لب الأثر فی الجبر و القدر ، چاپ اول ، موسسه الامام الصادق علیه السلام ، ۱۴۱۸.ق
 خامنه ای ، سید علی ، طرح کلی اندیشه های اسلامی ، چاپ هفتم ، موسسه ایمان جهادی ، ۱۳۹۲.ش
 خامنه ای ، سید علی ، انسان ۲۵۰ ساله حلقه ثانیه ، چاپ دوازدهم ، موسسه جهادی (مرکز صهبای) ، ۱۳۹۰.ش
 داعیان ، محمد جواد ، نظریه بیداری اسلامی و پایان مکاتب اومانیستی ، همایش نظریه بیداری اسلامی ، ۱۳۹۱.ش
 کلینی ، محمد بن یعقوب ، اصول الکافی ، ترجمه سید جواد مصطفوی ، چاپ اول ، کتابفروشی علمیه اسلامیة ،
 ۱۳۶۹.ش

خامنه ای ، سید علی ، بیانات در دیدار با کارگزاران نظام ، بیت رهبری ، ۱۳۷۹/۰۹/۱۲